



## پیغام عشق

قسمت هزار و سیصد و ششم





خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۶۷ گنج حضور، بخش سوم

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۷

آن عصای حَزْم و استدلال را

چون نداری دید، می گن پیشوا

اگر در ذهن هستی و نمی توانی فضا را باز کنی، اگر دید عدم بینت باز نشده و هنوز چیزهایی که ذهن نشان می دهد به مرکزت می آید، می توانی با تأمل و دوراندیشی حتی به وسیله ذهن تمرکز کرده و به خودت شک کنی و خود را مورد ارزیابی قرار دهی.

نکته: اگر هنوز با دید من ذهنی می بینیم و به حضور نرسیده ایم، حداقل می توانیم به ابیات مولانا پناه برده و آن را راهنمای خود سازیم. بنابراین با ارزیابی خود ببینیم که آیا مدام چیزهای ذهنی و دردها را به مرکزمان می آوریم و یا ساکت و آرام به صورت حضور ناظر به خود نگاه کرده و مراقبیم تا من ذهنی مسائل را به مرکزمان نیاورد.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۶

چشم اگر داری تو، کورانه میا

ور نداری چشم، دست آور عصا

پس اگر چشم عدم بین داری، چشم هایت را نبند و مانند انسان نابینا حرکت نکن. اما اگر من ذهنی داری و چشم عدمت هنوز قادر به دیدن نیست، پس به دنبال عصایی باش تا تو را برای یافتن مسیر یاری کند.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۷

آن عصایِ حَزْم و استدلال را

چون نداری دید، می‌کن پیشوا

اگر در ذهن هستی و نمی‌توانی فضا را باز کنی، اگر دید عدم‌بینت باز نشده و هنوز چیزهایی که ذهن نشان می‌دهد به مرکزت می‌آید، می‌توانی با تأمل و دوراندیشی حتی به‌وسیلهٔ ذهن تمرکز کرده و به خودت شک کنی و خود را مورد ارزیابی قرار دهی.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۸

ور عصایِ حَزْم و استدلال نیست

بی عصاکش بر سر هر ره مایست

اگر عصای تأمل و دوراندیشی در مسائلی که ذهن نشان می‌دهد نداری و قادر به فضاگشایی نیستی، پس بدون عصاکش بر سر راه نایست، یعنی از کمک و هدایت بزرگانی چون مولانا استفاده کن تا تو را در مسیر درست قرار دهند.

نکتهٔ ۱: ما در ابتدا خود را به ابیات مولانا می‌سپاریم و آن قدر تکرار می‌کنیم تا چشم عدم در ما باز شود. این ابیات قابلیت این را دارند که ما را از روی موانع ذهنی عبور دهند.

نکتهٔ ۲: من ذهنی با ایجاد مسائلی از جمله توقع و حسادت مانع‌سازی می‌کند. پس وقتی این موارد را در خود مشاهده کردیم، باید ابیات مربوط به آن را بخوانیم و تکرار کنیم تا از فکر حسادت و ضرر زدن به دیگران خارج شویم. با این کار درواقع اعتراف می‌کنیم که قدرت دیدن نداریم و نیاز به عصای حزم و استدلال داریم. بنابراین با استفاده از راهنمایی مولانا به خرد دست یافته و از فکر و عمل برحسب من ذهنی پرهیز می‌کنیم.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۹

گام زآن سان نه که نابینا نهد

تا که پا از چاه و از سگ وارهد

پس تا زمانی که چشمِ عدمت باز نشده و هنوز من‌ذهنی داری، پای خود را مانند انسان نابینا طوری با احتیاط بگذار که مبادا در چاه بیفتی و یا از حملهٔ سگ در امان باشی.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۸۰

لرزلرزان و به ترس و احتیاط

می‌نهد پا تا نیفتد در خُباط

\*خُباط: پریشانی مغز، پری‌زدگی.

\*در این جا: تباهی و هلاکت

شخصی که قدرت بینایی ندارد گام‌هایش را همیشه با احتیاط و ترس برمی‌دارد که مبادا در دام و گرفتاری بیفتد.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۸۱

ای ز دودی جسته در ناری شده

لقمه جسته، لقمهٔ ماری شده



ای کسی که در پی گریختن از دود، گرفتار آتش شده‌ای، حواست باشد که با زیاد شدن دردها و درمان نکردن آن‌ها به تدریج به اعماق ذهن فرومی‌روی. وقتی چیزی را که ذهن نشان می‌دهد به مرکزت آورده و از آن لقمه زندگی می‌خواهی، درواقع مشغول ساختن یک من‌ذهنی همچون مار هستی که سرانجام تو را به‌عنوان لقمه می‌بلعد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۶۰

خُنک آنکه که کند حق، گنہت طاعتِ مطلق

خُنک آن دم که جنایات، عنایاتِ خدا شد

خوشا آن لحظه‌ای که خداوند گناهان و همانیدگی‌هایت را در اثر پذیرشِ مسئولیت و فضاگشایی به طاعتِ مطلق تبدیل کند و تو به‌عنوان امتداد خداوند از درونِ آن همانیدگی‌ها بیرون بیایی. چه خوش است آن وقتی که فضا را باز کردی و با مرکز عدم متوجه شدی که همه آن جنایات و همانیده شدن‌ها درواقع توجه و عنایت خداوند بوده تا تو را به خودش تبدیل کند.

نکته ۱: قبول مسئولیت و زیر بار رفتن که این کارها را من انجام دادم و موجب درد و رنج برای خود شدم باعث می‌شود که درون ما کارگاه خداوند شود.

نکته ۲: با توجه به این بیت می‌فهمیم که دراصل این گناه کردن و همانیده شدن نیست که اشکال دارد، بلکه اشکال اساسی در «جبر» فرورفتن است. به بیان دیگر وقتی از خودمان سلب مسئولیت کرده و می‌گوییم: «من نمی‌توانم تغییر کنم و مسئول نیستم» و در من‌ذهنی با سبب‌سازی خود را تبرئه می‌کنیم، مرتکب گناه شده و از جنس شیطان می‌شویم.



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۰۵

سیئاتم چون وسیلت شد به حق

پس مزن بر سیئاتم هیچ دق

\*دق: کوفتن، طعنه زدن، نکوهش کردن

وقتی گناهان من باعث شد تا زیر بار مسئولیت بروم و بدانم که خطا کرده‌ام، پس باید فضا را باز کرده، کارگاه خداوند شوم و به او برسیم، بنابراین بر گناهان من طعنه نزن و نگو چرا این قدر همانیده شده‌ای.

نکته ۱: با این ابیات درمی‌یابیم که باید مسئولیتِ خطا و همانیدگی خود را بپذیریم. به جای این که مدام یک سیستم و یا جماعت را ملامت کنیم، در پی پیدا کردن دردها و مشکلات درونی خود باشیم.

نکته ۲: اگر مسئولیت خطاهای خود را نمی‌پذیریم، باید بدانیم که نمی‌توانیم از من ذهنی خلاص شده و خودمان را اصلاح کنیم.

قرآن کریم، سوره فرقان (۲۵)، آیه ۷۰

«إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا.»

«مگر آن کسان که توبه کنند و ایمان آورند و کارهای شایسته کنند. خدا گناهانشان را به نیکی‌ها بدل می‌کند و خدا

آمرزنده و مهربان است.»



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۳۰

گفت: مُفتی ضرورت هم تویی

بی ضرورت گر خوری، مجرم شوی

مُفتی: فتوادهنده

گفت تو فتوادهنده ضرورت هستی، یعنی این لحظه از خودت می‌پرسی آیا ضرورت دارد چیزی را که ذهن نشان می‌دهد به مرکزم بیاورم؟ چراکه من از جنس خدای بی‌نیاز و صمد هستم. اگر چیزی به مرکزم بیاید، به من ذهنی تبدیل شده و به سبب‌سازی ذهن می‌افتم، من از جنس این دویی نیستم. پس با قبول مسئولیت می‌دانی که اگر بدون ضرورت جسم را به مرکزت بیاوری، مجرم شناخته می‌شوی.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۳۱

ور ضرورت هست، هم پرهیز به

ور خوری، باری ضَمان آن بده

\*ضَمان: تعهد کردن، به‌عهده گرفتن

اگر ذهن با سبب‌سازی دلایلی را در نظرت جلوه داد که براساس آن‌ها باید این کار اشتباه را انجام دهی، در این شرایط نیز پرهیز بهترین کار است. چراکه اگر آن‌چه ذهن نشان می‌دهد را به مرکز بیاوری و برحسب آن فکر و عمل کنی، مؤاخذه شده و تاوانش را پرداخت می‌کنی.



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۹۶

چون نباشد قوتی، پرهیز به

در فرارِ لا یطاق آسان بجه

\* لا یطاق: که تاب نتوان آوردن

\* آسان بجه: به آسانی فرار کن

اگر در برابر آن چه ذهن به صورت سبب‌سازی نشان می‌دهد و می‌خواهد آن را به مرکزت بیاورد قدرت و توانایی نداری و از عهده آن بر نمی‌آیی، بهترین کار این است که پرهیز کنی و از آن چه تاب و توانش را نداری با فضاگشایی به آسانی بجهی.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۸۳

قوتِ اصلیِ بشر نورِ خداست

قوتِ حیوانی مر او را ناسزا است

غذای اصلی بشر نوری‌ست که با فضاگشایی از جانب فضای یکتایی می‌آید. قوت حیوانی یا همان انرژی گرفتن از همانندگی‌ها، آوردن چیزها به مرکز، برحسب آن‌ها فکر و عمل کردن و درکل زندگی خواستن از آن‌ها برای انسان ناگوار است و با مزاج او سازگار نیست.





مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۵۷۸

من جز احدِ صمد نخواهم

من جز ملکِ ابد نخواهم

[مولانا می گوید:] من به جز خداوند یکتا و بی نیاز، شخص دیگر یا چیز دیگری را نمی خواهم، یعنی به آن چه ذهنم نشان می دهد توجه نمی کنم و اهمیت نمی دهم. من جز ساکن شدن در این لحظه ابدی و زنده شدن به خداوندی که بی نهایت عمق و ریشه داری است چیز دیگری نمی طلبم.

نکته: یکتایی، بی نیازی و ساکن بودن در این لحظه ابدی، از خصوصیات خداوند هستند و هر سه باید همزمان توسط ما که امتداد خداییم تجربه شوند. پس اگر ذهن را به مرکزمان آورده و هشیاری جسمی پیدا کنیم، تا ابد در زمان مجازی گذشته و آینده باقی مانده و در ذهن زندانی خواهیم شد. در این صورت بدون شک جریمه شده و هزینه آن را پرداخت خواهیم کرد؛ کما این که از ابتدای زندگی مان نیز این هزینه را مدام پرداخت کرده ایم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۸۰۶

هر کسی در عجبی و عجب من این است

کاو ننگجد به میان، چون به میان می آید؟

[مولانا می گوید:] هر کسی از چیزی شگفت زده می شود، اما شگفتی من از این حقیقت است که چگونه بی نهایت خدا در محدودیت ذهن جا شده است؟

نکته: ما از جنس خداوند و بی نهایت او هستیم و اگرچه که الآن در محدودیت ذهن به سر می بریم، اما به شرط فضاگشایی، خداوند ما را جذب می کند و از ذهن بیرون می کشد.



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۵۸۰

آفتابی در یکی ذره نپهان

ناگهان آن ذره بگشاید دهان

هشیاری انسان به‌عنوان امتداد خداوند، همچون آفتابی بی‌نهایت، درون ذره ذهن پنهان شده‌است. حال اگر او با فضاگشایی و انداختن همانیدگی‌ها مرکزش را عدم کند و به آن چه ذهن نشان می‌دهد اهمیت ندهد، ناگهان این ذره ذهن، دهان باز می‌کند، فضا گشوده می‌شود و هشیاری‌اش به‌صورت آفتاب بی‌نهایت از درون آن ذره طلوع می‌کند و او به مقصود اصلی آمدن خود به این جهان که زنده شدن به زندگی است، نائل می‌شود.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۵۸۱

ذره‌ذره گردد افلاک و زمین

پیش آن خورشید، چون جست از کمین

\*کمین: نپهان‌گاه، کمین‌گاه

اگر در اثر فضاگشایی و عدم مقاومت در برابر آن چه ذهن نشان می‌دهد، هشیاری انسان به‌عنوان آفتاب زندگی که بی‌نهایت است از نپهان‌گاه ذهنش طلوع کند، زمین و هر آن چه در آسمان‌هاست، در برابر وسعت او به‌صورت ذره دیده می‌شود و او همه کائنات را دربرمی‌گیرد.



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۶۲

پس در آ در کارگه، یعنی عدم

تا ببینی صنُع و صانع را به هم

\*صُنُع: آفرینش

\*صانع: آفریدگار

پس ای انسان، با کنار گذاشتن قضاوت و مقاومت و اهمیت ندادن به آنچه ذهن نشان می‌دهد، فضا را باز و مرکزت را عدم کن و در نتیجه وارد کارگاه خداوند شو، تا صنُع، آفریدگاری و آفریدگار را با هم ببینی.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۶۳

کارگه چون جای روشن دیدگی ست

پس برونِ کارگه پوشیدگی ست

\*روشن دیدگی: روشن بینی

از آن جا که کارگاه خداوند، فضای گشوده شده و دیدن با مرکز عدم جای روشن دیدن است و انسان می‌تواند مثل روز ببیند و همانندگی‌ها را شناسایی کند، بنابراین بیرون از این کارگاه یعنی دیدن برحسب ذهن، جای پوشیدگی ست، انسان جذب ذهن شده و در نتیجه نمی‌تواند درست ببیند.



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۶۴

رو به هستی داشت فرعون عنود

لاجرم از کارگاهش کور بود

چون فرعون ستمگر که نماد من‌ذهنی است، با هشیاری جسمی عمل کرد و آن‌چه را که ذهن نشان می‌داد، به مرکزش راه یافت، پس به ناچار مرکزش عدم و کارگاه خداوند نشد و نسبت بدان کور و بی‌خبر بود. یعنی چون مرکزش عدم نشده بود خداوند نیز روی او کار نمی‌کرد.

نکته: ما باید در خود بازبینی کنیم که آیا کارگاه خداوند در درونمان با مرکز عدم باز شده یا نه؟

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۸۴۰

جهد فرعونی چو بی‌توفیق بود

هرچه او می‌دوخت، آن تفتیق بود

\* تفتیق: شکافتن

از آن‌جا که جهد فرعون، تلاش و کوشش با مرکز همانیده و سبب‌سازی ذهن، امری بدون موفقیت است، بنابراین انعکاس آن در بیرون نیز بیهوده و بی‌حاصل است و در نهایت توسط «قضا و کن‌فکان» الهی شکافته و تباه خواهد شد.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۰۱

آینه هستی چه باشد؟ نیستی

نیستی بر، گر تو ابله نیستی



آینه هستی واقعی یا آینه خداوند چیست؟ خارج شدن از عقل من ذهنی و اعتراف به همانیدگی‌ها. پس اگر ابله نیستی، این لحظه فضا را باز و همانیدگی‌هایت را شناسایی کن و آن‌ها را از مرکزت بران.

نکته ۱: ما باید در اولین قدم به اشکالات و دردهای خود اعتراف کرده و بگوییم خودمان با من ذهنی آن‌ها را ایجاد کرده‌ایم، نه خداوند که همه کائنات را اداره می‌کند.

نکته ۲: ابله‌ی این است که بگوییم: «من هیچ اشکالی ندارم، مردم بد هستند. خداوند هم اصلاً به من توجه نمی‌کند و به همین علت تمام کارهایم خراب می‌شود.»

نکته ۳: اگر من ذهنی‌مان، ما را متقاعد می‌کند که تقصیر ما نیست، باید فضا را باز کنیم و جلوی‌ش بایستیم و بگوییم مقصر من هستیم، الآن مسئولیت را پذیرفته، فضا را باز می‌کنم و از جنس عدم می‌شوم.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۱۸

حیله کرد انسان و حیله‌اش دام بود

آن که جان پنداشت، خون‌آشام بود

انسان به جای فضاگشایی و عدم کردن مرکز هر لحظه با آوردن آن چه ذهن مهم نشان می‌دهد به مرکزش و فکر کردن برحسب همانیدگی‌ها حیله کرد، و این طرز فکر و عمل کردن برای او دام شد. من ذهنی را تشکیل داد و فکر کرد من ذهنی جان اوست، اما درواقع دشمن خون‌آشام بود.

نکته: افسانه من ذهنی این است که انسان چیزها را به مرکزش آورده، جنسیت اصلی‌اش را که «آلست» است، فراموش می‌کند و از دست می‌دهد. همچنین لحظه‌به‌لحظه از جنس جسم و درد می‌شود و در نتیجه هر چیزی که درست می‌کند، خراب می‌شود و این خرابی را به گردن مردم و خدا می‌اندازد.



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۱۹

در بَست و دشمن اندر خانه بود

حیلۀ فرعون، زین افسانه بود

انسان من‌ذهنی برای محافظت خود از گزند دشمن در خانه را به‌روی مردم می‌بندد. یعنی اجازه نمی‌دهد کسی مانند مولانا به او آگاهی دهد و باورها، افکار و خاصیت‌هایی چون کاهلی ذهن و پندارِ کمال را در او عوض کند. غافل از این‌که دشمن یعنی من‌ذهنی درون خانه اوست. درست مانند حیلۀ فرعون که همه درها را بست، درحالی‌که حضرت موسی در خانه خود او رشد کرد.

نکته ۱: انسان براساس من‌ذهنی، پندار کمال می‌سازد و فکر می‌کند مردم نمی‌دانند و فقط او می‌داند، بنابراین از آموزش‌های بزرگانی چون مولانا احساس بی‌نیازی می‌کند و در را به‌روی این آموزش‌ها می‌بندد.

نکته ۲: نوع دیگری از در بستن وجود دارد که ما فضا را باز می‌کنیم و در را به‌روی مزاحمان بیرونی، من‌های ذهنی که می‌خواهند روی ما با ارتعاش بد اثر منفی بگذارند، می‌بندیم و کارگاه خداوند می‌شویم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۶۹۰

کارگاهِ صنُعِ حق چون نیستی‌ست

پس برونِ کارگه بی‌قیمتی‌ست

\*صنُع: آفرینش، آفریدن

از آن‌جا که کارگاه آفریدگاری خداوند، مرکز عدم و من‌ذهنی صفر است، پس داشتن من‌ذهنی و برحسب هشیاری جسمی و سبب‌سازی ذهن فکر و عمل کردن ارزشی ندارد.



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۶۸

جمله استادان پی اظهار کار

نیستی جویند و جای انکسار

\*انکسار: شکسته شدن، شکستگی، مجازاً خضوع و فروتنی

همه استادان جهان برای نشان دادن حرفه و هنر خود، دنبال جایی هستند که در آن جا کمبود و یا شکستگی‌ای وجود داشته باشد تا با درست کردن آن، هنر و مهارت خود را نشان بدهند.

[به‌طور مثال نجار برای ساختن میز یک کُنده درخت را پیدا می‌کند، پزشک نیز برای این که استادی‌اش را نشان دهد یک مریض پیدا کرده و او را درمان می‌کند. بنابراین ما نیز باید شکسته شویم و شناسایی کنیم که دید ما در من‌ذهنی اشتباه بوده و وضعیت کنونی ما تقصیر خودمان است، تا خداوند ما را درمان کند.]

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۶۹

لاجرم استاد استادان صمد

کارگاهش نیستی و لا بود

\*صمد: بی‌نیاز و پاینده، از صفات خداوند

به ناچار کارگاه استاد استادان، خداوند بی‌نیاز، نیستی و مرکز عدم است. [به بیانی دیگر کارگاه خداوند زمانی برقرار می‌شود که ما به آن چه ذهن نشان می‌دهد اهمیت ندهیم، به نقص‌هایمان اقرار کرده، فضا را باز و عقل من‌ذهنی‌مان را صفر کنیم و هیچ جسمی را در مرکز خود قرار ندهیم.]



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۷۰

هر کجا این نیستی افزون تر است

کار حق و کارگاهش آن سر است

هر کسی که این نیستی در او بیشتر است، یعنی بیشتر فضا را می‌گشاید، من ذهنی‌اش را صفر می‌کند و با عقل ذهنی فکر و عمل نمی‌کند، تبدیل به کارگاه خداوند شده و خداوند بهتر می‌تواند روی او کار کند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۴۳

خوش برانیم سوی بیشه شیران سیاه

شیرگیرانه ز شیران سیاه نگریم

در روشنایی و نور فضای گشوده‌شده و مرکز عدم که زندگی بر زندگی قائم است و هشیاری از هشیاری آگاه، با شادی و میل و رغبت و بدون درد، به سوی همانیدگی‌های تیره و تار که در ذهن قابل دیدن نیستند می‌رویم و آن‌ها را شناسایی می‌کنیم. زندگی خود را از آن‌ها بیرون می‌کشیم و هیچ‌گاه از آن‌ها نمی‌گریزیم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷۳۶

اگر گلی بدهام، زین بهار باغ شوم

وگر یکی بدهام، زین وصال صد گرم

[من از تبدیل هشیاری جسمی به هشیاری حضور نمی‌ترسم، چراکه] اگر با عقل من ذهنی و به‌وسیله سبب‌سازی ذهن در نظر مردم مانند گلی زیبا بدهام، اکنون با بهار فضاگشایی و مرکز عدم چون باغی زیبا می‌شوم. همچنین اگر در





جدایی بوده و به صورت یک «من» خود را با دیگران مقایسه کرده و از آن‌ها برتر درآمده‌ام، اکنون با اتصال به مرکز عدم، مقام وحدت و یکی شدن با زندگی را تجربه کرده، با تمام انسان‌ها در یک سطح همسان شده و صد می‌شوم.

نکته: این بیت به ما می‌گوید: «با فضاگشایی و تبدیل شدن به زندگی چیزی از تو کم نخواهد شد.»

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۷۲

أذْكُرُوا اللَّهَ كَارِهُرِ أَوْبَاشٍ نِيسْت

اِرْجِعِي بِرِ پَایِ هِر قَلَّاشِ نِيسْت

\*قَلَّاش: بیکاره، ولگرد، مُفلس

ذکر خداوند یعنی فضاگشایی، عدم کردن مرکز، عذرخواهی از اشتباهات و قبول مسئولیت، کار هر من ذهنی بی‌سروپایی نیست. همچنین هر لحظه با فضاگشایی به سوی خداوند رفتن و به صورت ناظر و منظور یکی شدن، کار هر من ذهنی حقه‌بازی نیست.

قرآن کریم، سوره احزاب (۳۳)، آیه ۴۱

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا.»

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را فراوان یاد کنید.»

[ذکر خدا بدین معنی نیست که ما من ذهنی داشته باشیم و به زبان خدا، خدا بگوییم.]



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۷۳

لیک تو آیس مشو، هم پیل باش

ور نه پیلی، در پی تبدیل باش

[همه انسان‌ها به خطاب «ارجعی» که می‌گویند «این لحظه به سوی من بازگردید» عمل نمی‌کنند و فضاگشایی نمی‌کنند] اما تو ناامید نشو و دست از طلب برندار، مانند فیل قوی باش و از جنس زندگی شو. هر لحظه فضا را بگشا و مرکزت را عدم کن. اگر هم فیل یعنی از جنس زندگی نیستی، در این صورت همچنان طلب زنده شدن به زندگی را داشته باش و به کار کردن روی خود ادامه بده تا با فضاگشایی این تبدیل صورت پذیرد.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۴۳۷

آب ذکر حقّ و، زنبور این زمان

هست یاد آن فلانه و آن فلان

هنگامی که زنبورهای فکر و مسائل ذهنی که یاد فلان مسئله و فلان چیز و فلان کس است مرتب شدیدتر شده و به انسان حمله می‌کنند، در این هنگام ذکر حق کردن که همان تسلیم، گشودن فضا و عدم کردن مرکز است، مانند آبی است که او را از شرّ این زنبورها در امان می‌دارد.

قرآن کریم، سوره رعد (۱۳)، آیه ۲۸

«...أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ.»

«...آگاه باشید که دل‌ها به یاد خدا آرامش می‌یابد.»



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۴۳۸

دَم بخور در آبِ ذکر و صبر کن

تا رهی از فکر و وسواسِ گُهن

با فضاگشایی در آب ذکر حق برو، ذهن را خاموش کن، نفس خود را نگه دار، صبر کن و همان جا بمان تا از شرّ فکرهای مسلسل‌وار همانیده که یکی پس از دیگری به مرکزت می‌آیند، رها شوی.

نکته: من ذهنی فکر می‌کند اگر خاموش شود و پشت سرهم فکر نکند، می‌میرد.

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا

منابع: برنامه ۹۶۷ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Parviz4762@mac.com